



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نواهی

تاریخ: ۲۰ / آبان / ۱۳۹۹

موضوع جزئی: تشبیهات اجتماع امر و نهی - تشبیه دوم - قول ششم (امام خمینی) و مصادف با: ۲۴ ربیع الاول ۱۴۴۲

ابتداء آن بر نظریه خطابات قانونیه - نظر برگزیده

جلسه: ۲۸

سال دوازدهم

« الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین »

خلاصه جلسه گذشته

بحث در تشبیه دوم به قول و مبنای امام خمینی رسید. بعد از اینکه اقوال پنج گانه را مورد بررسی قرار دادیم عرض کردیم امام خمینی بر اساس نظریه خطابات قانونیه معتقدند خروج از دار غضبی حرام است و نهی فعلی متوجه به آن شده و مأموریه هم نیست. برای تبیین این قول، نیازمند اشاره به نظریه خطابات قانونیه هستیم.

بر اساس این نظریه خطابات که در مقام جعل قانون ذکر می‌شوند، به نحو عام بوده و انحلال، به عدد افراد مکلفین در آن‌ها راه ندارد. بین خطاب شخصی و خطاب قانونی فرق است. در خطاب شخصی شرایطی وجود دارد، مثل اینکه مکلف باید علم به تکلیف پیدا کند، یا قدرت بر انجام تکلیف داشته باشد، یا اضطرار به ترک واجب یا فعل حرام نداشته باشد، لذا در اینگونه خطابات شخص عاجز، جاهل و مضطر مخاطب نیست اما در خطابات قانونی چنین شروطی وجود ندارد و شامل همه افراد مکلفین می‌شود و انحلال هم در آن راه ندارد و لذا اگر کسی عالم نباشد، قدرت نداشته باشد، اضطرار پیدا کند، خطاب متوجه آنها می‌شود.

شواهد عدم انحلال خطابات

شاهد اول

خطابات قانونیه مطابق با ارتکاز عقلایی است. یعنی در ارتکاز عقلاء نیز تکلیف و خطاب شامل همه افراد می‌شود و اگر از کسی که مثلاً قدرت ندارد یا عالم نیست سؤال شود که چرا با این دستور مخالفت کردید و امر مولا را اطاعت نکردید؟ پاسخ می‌دهد که من نمی‌دانستم، یا عاجز بودم، معذورم، تکیه غیر قادر و غیر عالم و مضطر بر عذر است، به واسطه جهل و عجز و اضطرار، این ارتکاز عقلاء است، کسی نمی‌گوید: تکلیف اصلاً متوجه من نیست، پاسخ‌ها معمولاً این است که ما عذر داریم و نمی‌توانستیم انجام دهیم یا نمی‌دانستیم.

شاهد دوم

به طور کلی در واجب مشروط گفته‌اند که اگر شک در تحقق شرط پیدا کنیم، این شک به شک در وجوب بر می‌گردد و شک در وجوب مجرای اصل برائت است، معمولاً در واجب مشروط می‌گویند: اگر شک در تحقق شرط پیدا شود، مجرای اصالة البرائت است. حال همین کسانی که معتقدند شک در شرط به شک در تکلیف باز می‌گردد و آن را مجرای اصل برائت می‌دانند در رابطه با شک در قدرت، معتقدند اصل احتیاط جاری می‌شود. یعنی اگر کسی شک کند قدرت بر انجام تکلیف را دارد یا نه؟ می‌گویند باید احتیاط کند و مقتضای احتیاط این است که آن مأموریه را انجام دهد، در حالیکه طبق قاعده باید اصل برائت جاری کند، اما در عین حال

اینجا می‌بینیم کسی نمی‌گوید اینجا مجرای برائت است می‌گویند مجرای احتیاط است. تنها توجیه و راهی که اینجا می‌توانیم برای حل این مشکل بیان کنیم، این است که بگوییم: این حاکی از این است که قدرت شرطیت ندارد و شرط نیست، به عبارت دیگر اصالة الاحتیاط در شک در قدرت با قول به انحلال سازگار نیست، اگر معتقد شویم که خطابات انحلال پیدا می‌کنند و به عدد افراد مکلفین خطاب داریم و تک تک این خطابات مشروط به قدرت است، سوال این است که آقای زید که قدرت انجام مأموریه را ندارد، اگر شک در قدرت خودش برای انجام مأموریه کند، علی القاعده باید برائت جاری کند، در حالیکه می‌گویند: تو باید احتیاط کنی و خود این نشانه این است که اصل خطاب منحل به عدد افراد مکلفین نشده است، معنای انحلال این است که هر یک از مکلفین یک تکلیف مستقلی دارند، اگر ما خطاب را شخصی بدانیم و قائل به انحلال شویم، در اینباره چه می‌گوییم؟ این راه حلی ندارد جز التزام به عدم انحلال و اینکه بگوییم خطاب قانونی به عموم مردم متوجه می‌شود و اساسا انحلالی در کار نیست.

شاهد سوم

اگر کسی در تمام وقتی که تکلیف به نماز متوجه اوست، خواب باشد. مثلا قبل از اذان ظهر بخوابد تا اذان مغرب، اینجا گفتند قضای نماز بر او واجب است، این آدم باید نماز و ظهر و عصر فوت شده از خودش را قضا کند، آن وقت سؤال این است که این شخص زمانی که خواب بود، آیا خطاب متوجه او بود یا خیر؟ طبق نظر مشهور که قائل به انحلال خطابات هستند، هر فردی از افراد مکلفین یک خطاب و یک تکلیف مستقل دارد، لکن این خطاب و تکلیف مشروط به شروطی است، از جمله التفات، انسان خواب که ملتفت نیست، لذا به واسطه نبود این شرط باید بگوییم این تکلیف متوجه شخص نائم نشده است، حال سوال این است که بر چه اساسی شما حکم می‌کنید به وجوب قضا؟ «اقض مافات» دیگر یقه این شخص را نمی‌گیرد، «اقض مافات کمافات» که دلیل وجوب قضا است، می‌گوید: آنچه از تو فوت شده را باید قضا کنی، طبق فرض انحلال و فقدان شرط تکلیف، اساسا تکلیفی متوجه عبد نبوده و چیزی از او فوت نشده است تا «اقض مافات» گریبان او را بگیرد، «اقض مافات» می‌گوید: آنچه از تو فوت شده از تکلیف، کسی بیدار باشد، عالم باشد و قدرت داشته باشد و نماز نخواند، می‌گویند: نماز از او فوت شد و «اقض مافات» بر او وجوب قضا را ثابت می‌کند، اما اگر کسی خواب باشد، شرط توجه تکلیف را نداشته، زیرا تکلیف مشروط به این شرط است، پس اینجا می‌توانیم بگوییم چیزی از او فوت شده و تکلیفی که متوجه او بوده را انجام نداده است؟ بر اساس نظریه انحلال کسی که نائم است، اصلا تکلیف متوجه او نیست و «اقض مافات» معنا و مفهومی نخواهد داشت. پس اگر ما بخواهیم قضا را بر شخص نائم واجب کنیم، راهی جز مسئله عدم انحلال وجود ندارد، یعنی بگوییم «اقیموا الصلوة» یک خطاب عمومی است که شامل همه افراد می‌شود، چه نائم و چه غیر نائم، در مرحله تعلق تکلیف مشکلی ندارد، منتهی شخصی که نائم است نوم برای او عذر محسوب می‌شود ولی به اعتبار اینکه نماز از او فوت شده، باید قضا کند، بلاخره «اقض مافات» گریبان او را می‌گیرد.

شاهد چهارم

این شاهد با استفاده از مطلبی است که شیخ انصاری در بحث از تنجیز علم اجمالی فرموده است، اگر خاطرتان باشد شیخ در مبحث منجزیت علم اجمالی یک شرط را ذکر کردند و گفتند: طرفین علم اجمالی باید محل ابتلاء مکلف باشند، اگر طرفین علم اجمالی محل ابتلاء باشند این علم اجمالی منجز است، فرضا کسی اینجاست و در خانه خودش دو ظرف در مقابل او است و علم اجالی دارد که احدهما نجس یا خمر، این علم اجمالی منجز است لذا باید از هر دو اجتناب کند، اما اگر فرضا علم اجمالی به نجاست هذا

الاناء او الاناء فی غرب العالم، یک ظرفی در غرب عالم باشد که اساسا امکان استفاده او از آن ظرف نیست، این علم اجمالی اثری ندارد، برای اینکه محل ابتلاء نیست.

این شرط و این مطلب در مورد خطابات شخصی درست است؛ اگر بگوییم خطابات منحل می‌شوند به عدد افراد مکلفین طبیعتا برای هر شخصی ابتلاء به اطراف علم اجمالی اهمیت دارد، اما اگر ما انحلال را نپذیرفتیم و گفتیم خطابات قانونی منحل نمی‌شوند، بلکه برای همه مردم ثابت می‌شوند، اعم از اینکه برای بعضی‌ها محل ابتلاء باشد و برای بعضی نباشد، عمده این است که اکثریت مخاطبین اینچنین باشند که این برایشان محل ابتلاء باشد، زیرا ملاک در این نظریه این است که اکثریت بدانند و قادر باشند و اکثریت اضطرار نداشته باشند، اگر چیزی محل ابتلای اکثر مکلفین نباشد، اینجا تکلیف مستهجن می‌شود، اگر یک تکلیفی را به عهده بگذارند که اکثر محل ابتلائشان نیست، مثلا اگر همه علم اجمالی به نجاست هذا الاناء او نجاسة الاناء الآخر در یک کره آسمانی دیگر باشد، این تکلیف لغو است، اما اگر اکثر مکلفین برایشان ابتلاء باشد این تکلیف مشکلی ندارد ولو محل ابتلاء تعداد اندکی از این جماعت نباشد.

این قید ابتلاء که ذکر شده، تنها در تکالیف شخصی و قول به انحلال قابل قبول است، اما بر اساس نظریه خطابات قانونیه که مسئله انحلال در آن منتفی است، اساسا نیازی به این قید نیست و اگر این مسئله نسبت به بعضی نباشد، هیچ استهجانی به دنبال ندارد، لذا این هم خودش یک مسئله‌ای است که این قیدی که شیخ انصاری اضافه کرده است فقط طبق قول به انحلال پیش می‌آید ولی اگر نظریه انحلال نباشد نیازی به این قید نیست و همین قدر که محل ابتلاء اکثر مکلفین باشد کافی است ولو اینکه محل ابتلاء جمعی نباشد.

شاهد پنجم

اگر قائل به انحلال شویم، دیگر نباید بین خطابات تکلیفیه و خطابات وضعیه فرق بگذاریم، یعنی انحلال هم در مثل «اجتنب عن هذا الخمر» باید جریان پیدا کند و هم در مثل «الخمر نجس» اولی خطاب تکلیفی است و دومی خطاب وضعی. شما که قائل به انحلال هستید، می‌توانید بگویید اگر خمری وجود داشته باشد شما باید از آن اجتناب کنید، دیگر اینجا شرایط مکلفین و موقعیت و وضعیت آنها تأثیری ندارد، حرمت یا لزوم یا وجوب اجتناب از خمر، در صورتی است که این شخص ابتلاء به این خمر داشته باشد، حال تفصیل بین خمر مورد ابتلاء و خمر غیر مبتلابه از حیث حکم تکلیفی اشکال ندارد، یعنی بگوییم: حرمت نسبت به آن خمرهایی است که محل ابتلاء هستند، اما نسبت به خمرهایی که محل ابتلاء نیستند حرمت ثابت نیست.

اما در مورد احکام وضعیه نمیتوانیم این کار را بکنیم، وقتی که گفته می‌شود «الخمر نجس» دیگر نمی‌توانیم تک تک افراد مکلفین را در نظر بگیریم، آنجا دیگر انحلال معنا ندارد، آنجا دیگر نمی‌تواند خمر برای انسانی نجس باشد و برای دیگری نجس نباشد، برای شخصی که واجد شرایط است نجس باشد و برای شخصی که واجد شرایط نیست نجس نباشد، ما اگر در احکام تکلیفی می‌بینیم فرق وجود دارد و می‌شود بین افراد به حسب ابتلاء و عدم ابتلاء فرق گذاشت در احکام وضعیه و خطابات وضعیه نمی‌توانیم این کار را بکنیم، خود همین که نمی‌توانیم در خطابات وضعیه مثل خطابات تکلیفیه اینچنین قائل به تفصیل شویم شاهد و مؤید این است که اساسا در خطابات انحلالی در کار نیست. این خودش شاهد مهمی است که بالاخره شما نمی‌توانید بگویید که خطابات که در مقام بیان حکم تکلیفی است انحلال دارد، اما در خطابات که در مقام بیان حکم وضعی است انحلال ندارد، به چه دلیل این فرق را

بگذریم؟ زیرا مسلم است که آنها نیز نمی‌گویند که «الخمر نجس» برای عالم نجاست را ثابت می‌کند و برای غیر عالم نجاست را ثابت نمی‌کند اگر مسئله انحلال است باید آنجا هم باشد. پس همین‌که نمی‌توانیم بین این دو قسم فرق بگذاریم خودش شاهد مهمی است که انحلال در کار نیست.

فتحصل مما ذكرنا كله: خطابات قانونیه خطباتی هستند که تمام مکلفین و افراد را در بر می‌گیرند، چه آن شرایطی که به عنوان شرایط عامه تکلیف مشهورند موجود باشد، چه نباشد، لذا هم شامل عالم می‌شوند و هم شامل جاهل، این خطابات هم قادر را در بر می‌گیرد و هم عاجز را، هم مضطر را و هم مختار را، همه را در بر می‌گیرد، تکلیف به همه متوجه می‌شود. تنها چیزی که وجود دارد این است که این موانع، مثل جهل، عجز، اضطرار، عذر محسوب می‌شوند و جلوی عقاب را می‌گیرند، برای همین است که در بحث از برائت عقلیه مهمترین دلیل یا تنها دلیل برائت عقلیه، قبح عقاب بلا بیان است، نمی‌گویند قبح تکلیف بلا بیان، از نظر عقل اینکه کسی را عقاب کنند در حالیکه قبل از آن تکلیف را برای او بیان نکردند و او نمی‌دانسته این قبیح است. اگر می‌گفتند قبح تکلیف بلا بیان این بیان و خطاب در صحت و عقوبت نقش داشت، اما همین‌که می‌گویند قبح عقاب بلا بیان معلوم می‌شود که تکلیف متوجه همه می‌شود، بله اگر کسی نداند، عقاب نمی‌شود و عذر محسوب می‌شود برای او و اینها در مخالفت معذورند، هم از نظر عقل و هم از نظر شرع.

این توضیحی بود از این نظریه و شواهد و مویداتش که ما البته در گذشته به تفصیل این نظریه را مطرح کردیم و اشکالات و شبهات را یک به یک بیان کردیم و جواب دادیم حدود سی اشکال اینجا ما ذکر کردیم و به آنها پاسخ دادیم. ما نیز این نظر را پذیرفتیم و این نظر نظری است که قابل دفاع است البته در موضوعی از علم اصول وفقه تأثیر دارد و یک نظریه بسیار مهمی است.

تأثیر نظریه خطابات قانونیه در مانحن فیه

بحث ما درباره خروج از دار غصبی است. خارج شدن از دار غصبی هیچ فرقی با ورود در دار غصبی ندارد، کسی که وارد در دار غصبی می‌شود، وارد می‌شود در یک خانه‌ای که ملک خودش نیست، خطاب «لایحل لأحد ان یتصرف فی مال غیره بغیر اذنه» گریبان او را می‌گیرد، این کار را برای او حرام می‌کند، می‌گوید: تو حق نداری وارد خانه مردم شوی، زیرا «یحرم علیک التصرّف فی مال الغیر» ورود در این خانه مصداق تصرف در مال غیر است، ورود بما آنه ورود مشکلی ندارد، مشکل ورود این است که مصداقی از تصرف در مال غیر است، بدون اجازه او، پس ورود می‌شود حرام و این یک خطاب کلی است و شامل همه می‌شود، همچنین خروج از دار غصبی نیز مثل ورود در دار غصبی حرام است، ولی نه بما آنه خروج، خروج از دار غصبی نیز به عنوان اینکه مصداق تصرف در مال غیر بدون اذن و اجازه اوست می‌شود حرام، پس آنچه حرام است همین است، «لایحل لأحد ان یتصرف فی مال غیره بغیر اذنه» این خطاب عام است و شامل همه می‌شود، فرق هم نمی‌کند کسی با اختیار وارد خانه شود، با علم به غصب وارد شود و یا با اراده وارد شود یا نه، این خطاب شامل همه می‌شود، هیچ کس حق ندارد در ملک غیر تصرف کند. کسی که وارد در خانه می‌شود فرض کنید به اختیار خودش یا به غیر اختیار خودش، قهراً جایی که نمی‌دانسته وقتی متوجه می‌شود اضطرار به خروج پیدا می‌کند، باید خارج شود، زیرا هیچ راهی ندارد جز اینکه از اینجا خارج شود تا از این حرام خودش را خلاص کند، در هر صورت این خطاب چون شامل همه است، چه مختار و غیر مختار، چه مضطر و چه غیر مضطر، همه را در بر می‌گیرد خطاب و این نهی متوجه همه می‌شود چه آن کسی که با اختیار وارد شود و چه آن کسی که قهراً واردش کنند، این خطاب متوجه همه است

و طبق نظریه خطابات قانونیه به نحو فعلی همه را در بر می‌گیرد. منتهی آن کسی که نمی‌دانسته، این ندانستن و جهل برای او عذر است و این عذر مانع عقاب او می‌شود، لذا دیدید کسی که به طور قهری (در مقدمه این تنبیه محقق خراسانی نیز گفتند) اضطراری که ناشی از سوء اختیار نباشد و قهری باشد مستحق عقاب نیست، زیرا عذر برای او محسوب می‌شود و عقلاء نیز این را می‌پذیرند و عقاب او را قبیح می‌دانند. کسی که هم به سوء اختیار وارد این خانه شده باشد، یعنی از اول می‌دانسته که این مکان غضبی است و وارد خانه شد، اما حال پیشیمان شده و می‌خواهد بیرون برود، اضطرار به خروج پیدا کرده، پس در توجه تکلیف مشکلی نیست، مشکل این است که آیا این شخص استحقاق عقاب دارد یا خیر؟ اینجا چون به سوء اختیارش وارد شده است، این اضطرار برای او عذر محسوب نمی‌شود، کأنه ما دو اضطرار داریم، اضطرار ناشی از سوء اختیار و اضطرار قهری؛ از دید عقلاء اضطرار قهری عذر محسوب می‌شود و جلوی استحقاق عقوبت را می‌گیرد ولی کسی که از روی سوء اختیار خودش را در این حالت اضطرار قرار داده است، این اضطرار یعنی اضطرار ناشی از سوء اختیار عذر محسوب نمی‌شود. فرق این است.

پس طبق نظریه خطابات قانونیه خطاب «لایحل لأحد أن یتصرف فی مال غیره بغیر اذن» شامل همه است، اینکه امام خمینی فرمودند خروج از دار غضبی حراماً فعلاً طبق نظریه خطابات قانونیه کاملاً روشن است برای اینکه نه اضطرار مانع تعلق خطاب و تکلیف نیست حتی جهل و عجز، اضطرار که جای خود دارد همه مکلفین مخاطب خطابات قانونی می‌باشند وقتی خطاب متوجه او می‌شود حرمت به قوت خودش باقی است لذا امام خمینی فرمودند: حرام فعلی اما محقق خراسانی چون قائل به انحلال است و این خطابات را منحل به عدد افراد مکلفین می‌داند می‌گوید این انسانی که مضطر است خطاب متوجه او نیست و نهی لایحل نمی‌تواند جلوی او را بگیرد عقلاً محذور دارد که خطاب متوجه مضطر شود لذا می‌گوید ما اینجا حرام فعلی نداریم ولی چون به سوء اختیار وارد این خانه شده بالنتی السابغ مبعوضیت باقی است و استحقاق عقوبت دارد اما امام خمینی می‌گوید برای چه خطاب متوجه نشود، اضطرار مانع توجه خطاب نیست، پس خطاب «لایحل لأحد أن یتصرف فی مال غیره بغیر اذن» محکم سرچایش است فالخروج منه بالنتی الفعلی و هو حرام فعلی لکن چون این اضطرار ناشی از سوء اختیار خودش بوده عذر نیز محسوب نمی‌شود اما اگر اضطرار ناشی از سوء اختیار نبود بلکه قهری بود اینجا نزد عقلاء و شارع عذر محسوب می‌شد و عقل حکم می‌کرد به قبح عقاب چنین شخصی اما برای انسانی که به دست خودش این شرایط را برای خودش پیش آورده، همانطور که عقل عقاب او را قبیح نمی‌داند عقلاً نیز سرزنش او را مذموم نمی‌دانند.

نظر برگزیده

این محصل نظر امام خمینی در این مسئله است و به نظر ما در بین اقوال شش گانه حق با امام خمینی است البته همان طور که قبلاً گفتیم پذیرش این قول مبتنی بر پذیرش نظریه خطابات قانونیه است یعنی بگوئیم خطابات شرعی انحلال پیدا نمی‌کند و به عدد افراد مکلفین منحل نمی‌شود و شامل همه می‌شود و آن چیزهایی که به عنوان شروط عامه تکلیف بیان شده هیچکدام در تعلق تکلیف مداخلت ندارند. اگر این نظر را بپذیریم یعنی نظریه خطابات قانونیه که به نظر می‌رسد نظر بسیار درستی است؛ شهید مصطفی

خمینی درباره این نظریه معتقد است که این ابتکار امام خمینی از آن چیزهایی است که خداوند این را بر قلب امام خمینی گذرانده است و به عنوان یک بارقه الهی و با عظمت از آن یاد می کند و البته حقا نیز همینطور است و نظریه محکم و قابل دفاعی است. ما بعضی از کاربردهای این نظریه را در علم اصول و فقه و در جاهای مختلف در کتاب نظریه خطابات قانونیه برشمردیم هرچند آن هم مختصر است؛ یکی از آثار نظریه خطابات قانونیه نیز این بحث خودمان بود.

«والحمد لله رب العالمین»